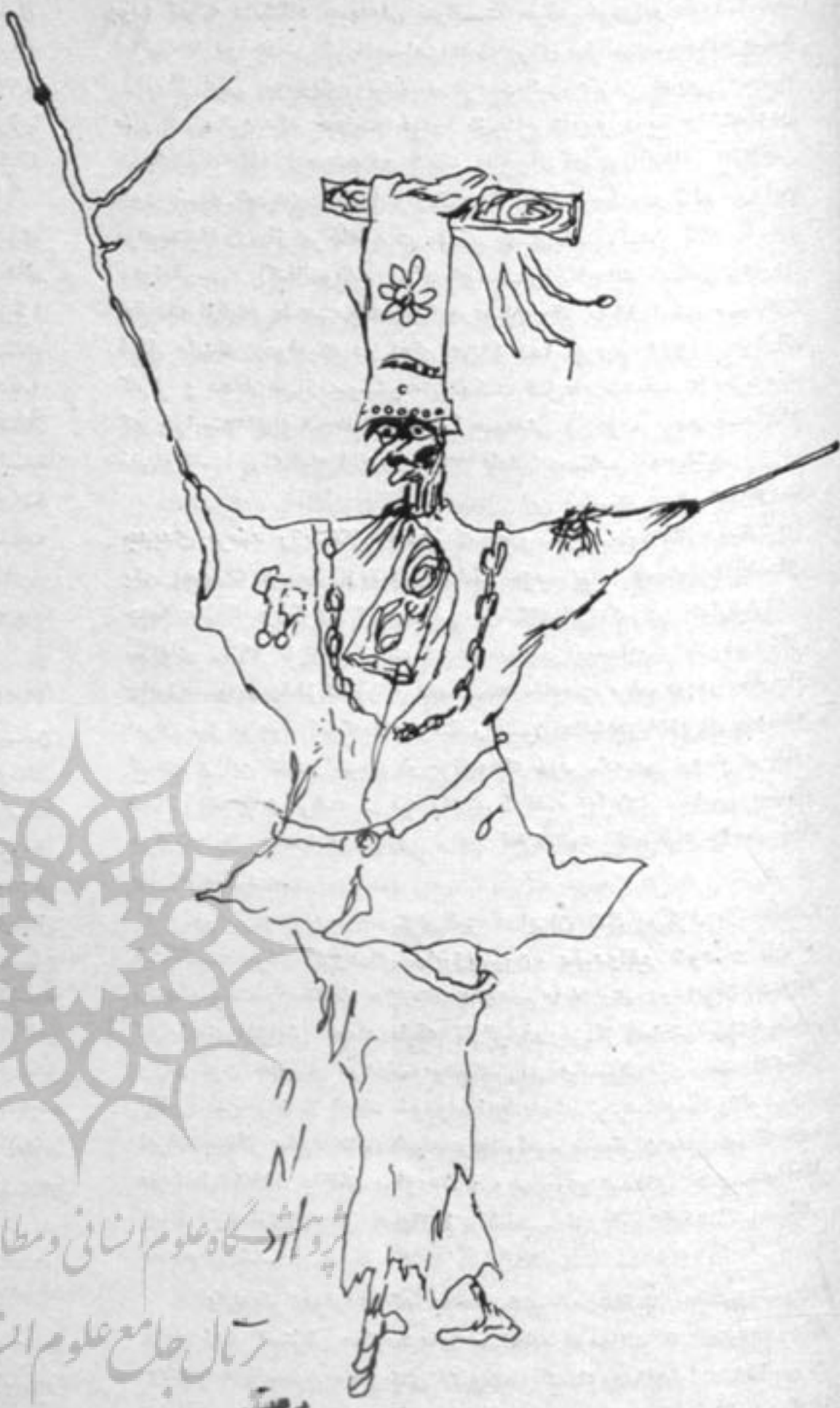


نوشته: فرد هالیدی

ترجمه: دکتر حسین ابو ترابیان

متنی که در زیر خواهد آمد، ترجمه يك فصل از كتاب معروف «عربستان بدون سلطان» نوشته محقق معروف و آگاه مسائل سیاسی خاورمیانه «فرد هالیدی» است که معمولاً با دیدسوسیالیستی به حوادث می‌نگرد. او که يك ایرلندی ۲۲ ساله است، در رشته اقتصاد و تاریخ از دانشگاه آکسفورد و دانشگاه لندن فارغ التحصیل شده و تاکنون رساله‌های گوناگونی درباره مسائل سیاسی کشورهای خاورمیانه به رشته تحریر درآورده که اغلب جنبه حمایت بی‌کریخ از جنبش‌های آزادی خواهانه ملل زیر ستم امپریالیسم داشته است. آخرین کتاب «فرد هالیدی» که شاید جزء بهترین تحقیقات درباره رژیم شاه سابق و مبارزات بی‌امان رزمندگان خلق ایران باشد، «دیکتاتوری و توسعه در ایران» نام دارد، که در ماه سپتامبر ۱۹۷۸ در لندن انتشار یافت و آنطور که شنیده شده عنقریب به فارسی هم منتشر خواهد شد.

کتاب «عربستان بدون سلطان» که اغلب به بحث در مورد خلق‌های ستمدیده حاشیه خلیج فارس می‌پردازد، در سال ۱۹۷۴ در لندن بچاپ رسید، و چون در فصل مربوط به ایران حقایق کوبنده‌ای را افشاء میکرد، دچار سانسور وزارت اطلاعات شاه شد و نتوانست مورد مطالعه ملائمتان مقیم ایران قرار گیرد. و حال که به لطف انقلاب کبیر ایران آزادی بی‌در و بگری برای همگان فراهم شده، بی‌بهره‌است به مطالعه آن قسمت از نوشته کتاب مزبور که مجملی از فعالیت‌های «اپوزیسیون» ایران میباشد، به‌نشینیم



اپوزیسیون ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله‌های جامع علوم انسانی

همیشه قربانی این خودخواهی افسانه‌ای میشدند. و این اتهام بر آنها وارد بود که از درک علل استحکام و گسترش قدرت سیاسی رژیم پهلوی عاجزند و متوجه نیستند که این امر فقط به دلیل گردآوری عوامل گوناگون «اجتماعی-اقتصادی» در خدمت رژیم، و تشکل آنها به عنوان هیئت حاکمه میباشد. قدرت این طبقه حاکمه در وهله اول بر مبنای يك دستگاه پلیس «نظامی-شخصی» قرار داشت، که در مراحل بعد نیز از رشد صنعتی و تجاری مملکت و سیاست اصلاحات ارضی در مورد کشاورزی، برای اعمال حاکمیت خود بهره‌میکرفت.

یشرفت روزافزون وضع اقتصادی ایران بقدری چشمگیر بود که هیچکس باور نمی‌کرد از نظر سیاسی هیچگونه خطری بتواند شاه را تهدید کند، و او در پناه این ماسک فریبنده، به دیکتاتوری اختناق آمیز خود که همیشه همراه با ارباب و کشتار مردم بود ادامه میداد. شاه برای نمایش دموکراسی، دو حزب عروسکی بنام‌های «ایران نوین»

خیال‌بافیهای شاه تحت عنوان «انقلاب سفید» ناشی از جنون سلطنت طلبی او بود که میخواست مفاد آنرا به شکل گه شده به مفقود مردم ایران و سایر ملل جهان فرو کند. او که بهیچوجه راضی به اعطای آزادیهای سیاسی به ملت خود نبود، از سال ۱۹۷۲ شروع به خردگیری از ممالک غربی نیز نمود و از اینکه آنها نسبت به مخالفان خود روش ملایمی در پیش میگیرند، انتقاد میکرد. شاه حتی خدمتگزاران وفادار خود مثل «ارسنجانی» (وزیر اصلاحات ارضی) و «نفیسی» (شهردار تهران) را نیز - که روشهای مردم پسندی داشتند - از ترس اینکه مبدا باعث جلب نظر مردم بسوی خود و در نتیجه، کاهش توجه عامه از شاه شوند، از کار برکنار کرد. جنون قدرت پرستی شاه برایش این توهم را پیش آورده بود که تمام امور مملکت مطلقاً تحت اراده اوست و البته سیر حوادث نیز چنان وانمود میکرد که طبقه حاکمه برای حصول به تمام یشرفتها جزبعت از امر شاه کار دیگری انجام نداده‌اند. طبقه «اپوزیسیون» ایران تقریباً

و «مردم» بوجود آورد، تا در مجلس به بحث‌ها و مذاکرات واهی مشغول شوند و به هنگام انتخابات به رقابت های مسخره بپردازند. ولی مردم اصلاً برای هیاهوی آنها اعتباری قائل نشدند و در تابستان ۱۹۷۱ با وجود فشار دولت، بیش از ۲۰ درصد از مردم حائز شرایط برای رای دادن، در انتخابات شرکت نکردند. کلیه وزرای کابینه نیز مستقیماً از طرف شاه و از میان خدمتگزاران طرفدار او انتخاب می‌شدند.

در داخل کشور از هرگونه انتقادی از شاه به شدت جلوگیری میشد و کار به جانی رسیده بود که حتی از اجرای باره‌ای از بیسی‌های «شکسپیر» که در آن شاه به قتل میرسید، ممانعت می‌کردند، زیرا اینگونه صحنه‌ها شدت مورد استقبال و تحسین تماشاگران واقع میشد. شبیه اینگونه اقدامات در خارج از کشور نیز اعمال می‌گردید و بموازات گسترش اختناق در ایران، روزنامه‌های خارجی هم بجای عنوان کردن حقایق موجود در ایران، ستونهای خود را از مطالب بی‌ارزش و اراجیفی مثل اخبار از دواجهای ملوکانه و روابط شاه با همسرانش (نریا و فرح) می‌انباشتند، و در ضمن از کیسه پرفتوت شاهانه نیز برخوردار میشدند.

بموازات پیشرفت مراحل «انقلاب سفید» عملیات نمایشی شاه هم به اوج خود میرسید: در سال ۱۹۶۷، شاه ۲۵ سال پس از آغاز سلطنتش تاج پادشاهی ایران را بر سر خود نهاد و در سال ۱۹۷۱ دست به اجرای یک برنامه باشکوه دیگر زد و با صرف ۲۰۰ میلیون دلار، ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران را جشن گرفت که در آن روسای بیش از ۷۰ کشور جهان بعنوان نمایندگان اکثریت ملل دنیا شرکت نمودند. و این در حالی بود که دو نکته اساسی درباره این جشن پرزوق و برق از انظار مردم مخفی نگه داشته شد: یکی اینکه جشن دوهزار و پانصدمین سالگرد شاهنشاهی ایران در حقیقت میبایستی بجای سال ۱۹۷۱، در سال ۱۹۶۲ جشن گرفته میشد (که به دلیل اوضاع نامساعد سیاسی در سال مذکور قابل اجرا نشده بود) و دیگر اینکه، ماهها قبل از شروع برنامه‌های این جشن در حدود ۱۰۰۰ نفر از افرادی که از مخالفین رژیم بودند توسط «ساواک» دستگیر شدند تا هیچگونه حرکت مخالفی در جهت اجرای مراسم پیش نیاید. سال ۱۹۷۱ در ایران، بخاطر وقوع یک حادثه مهم دیگر، اهمیتی به مراتب چشمگیرتر از نمایش عروسکی شاه برای ایرانیان داشت، و آن آغاز یک حرکت مخالف انقلابی بسیار حاد ولی در مقیاس کوچک بود، که البته مانند جنبش های گذشته به شکست انجامید [واقعه سیاهکل].

جنبش‌های ملی و کمونیستی ایران که در انزای جنگ به مرور دچار تفرقه گردید و نتیجه نفاق بین آنها، بهای سنگین و خونینی بود که در اوت ۱۹۵۲ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] بالاتفاق پرداختند. پس از آن، «حزب توده» روش خصومت‌آمیزی نسبت به ملی‌گرایان اختیار کرد. و خودش بخاطر وابستگی‌هایی که با شوروی داشت مورد تنفر ملیون ایرانی قرار گرفت. ملیون ایرانی که در «جبهه ملی» متمرکز شده بودند، برای کسب قدرت در پارلمان به تکاپو افتادند، ولی چون سازمان سیاسی بر قدرتی در اختیار نداشتند، موفقیتی بدمست نیاوردند. این دو دسته با استفاده از دوران مناسبی که در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ پدید آمده بود باردیگر شروع به فعالیت کردند که البته «حزب توده» آنطور که شاید و باید نتوانست اقداماتی بانجام برساند. و «جبهه ملی» نیز با کارگرفتن شعار «استقرار حکومت قانونی» لزوم اصلاحاتی را عنوان میکرد که البته در آن موقع بهیچوجه نمی‌توانست مورد پسند شاه و در جهت اقدامات او باشد. موضعی که جبهه ملی در این دوره گرفت چنان بود که وضع آنرا به مراتب ناپایدارتر از آنچه که قبل از سال ۱۹۵۲ داشت جلوه گرفت، تا جائیکه در یکی از جلسات کنگره جبهه ملی که اجازه برگزاری آن داده شده

بود، کمیته دانشگاه جبهه ملی نتوانست حرف خود را در مورد تشدید فعالیت‌ها در جهت تشریک مساعی اعضاء برای مخالفت مجدانه با رژیم از پیش بر رویان ترتیب، فرصت طلبی و دهربران قدیمی جبهه ملی باعث گردید که حمایت خود را از جناح تندرو دریغ داشته و در نتیجه، به شاه فرصت داده شد که با اجرا کردن برنامه‌های اصلاحی خود ضربه شدیدی به آنها وارد کند. گروههای مخالف شاه در این موقعیت بقدری از مرحله پرت بودند که تنها به متهم کردن شاه به «عوام‌فریبی» اکتفا نموده، با درخواست اصلاحات اساسی‌تر، در حقیقت از قیام مذهبی مجاهدانی که در تهران وقم به پا خواسته بودند، غافل ماندند و موفقیکه در ژوئن ۱۹۶۳ [۱۵ خرداد ۱۳۴۲] هزاران کارگر و دهقان پس از پیوستن به این نهضت قتل‌عام شدند، تازه پی‌بردند که خواسته‌های اصلاح طلبانه اعضاء جبهه ملی و حزب توده هیچگاه نمی‌توانست برای قیام این رزمندگان عاملی بحساب آمده باشد.

در طول سالهای ناکامی بعد از این شکست، هسته مقاومت جدیدی برضد رژیم شکل گرفت که به دو صورت خودنمایی میکرد: یکی بصورت تجمعی از نیروان سابق حزب توده همراه با اعضاء جبهه ملی، و دیگری با گرد هم آئی دانشگاهیانی که در طول مبارزات سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۳ شرکت کرده بودند. در این میان، علاوه بر تشکل «ابوزیسیون» داخل کشور، یک هسته مقاومت بر قدرت در خارج از ایران نیز بوجود آمد که بنام «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» موسوم گشت. و این کنفدراسیون در برنامه‌های خود - که در اروپا و امریکای شمالی انجام میگرفت - مجموعه‌ای از کلیه تمایلات سیاسی بیست هزار نفر از محصلین ایرانی را در نظر داشت که برضد رژیم شاه مبارزه میکردند.

در این زمان پدیده دیگری نیز در ایران شکل میگرفت که بالمال میتوانست برای گروههای «ابوزیسیون» مفید واقع شود. و آن، رشد سیستم و تکامل وابستگی‌های سرمایه‌داری در ایران بود، که باعث افزایش تعداد طبقه کارگر در مراکز صنعتی شهری میشد. و در عین حال، در همان موقع گسترش وابستگی‌های اقتصادی و نظامی بین ایران و اتحاد شوروی نیز باعث گردید که «ابوزیسیون» ایران بیشتر بخود متکی شوند و چشم‌آید به دیگران ندوزند. که بعداً در سال ۱۹۷۱ با آغاز مراوده شاه و جمهوری توده‌ای چین - همراه با ابراز طرفداری زعمای چین از رژیم شاه - لزوم این خودکفایی بیشتر محسوس شد.

یکی دیگر از مواردی که هرچه بیشتر به تحکیم «ابوزیسیون» دامن زد، گسترش مقاومت‌های مسلحانه در ممالک استعمارزده مثل ویتنام، فلسطین و امریکای لاتین بود، که لزوم اقدامات اساسی و بنیادی در جهت تقویت نیروهای مخالف رژیم ایران را تائید میکرد. ولی بی‌اعتباری حزب توده و بدنبال آن، جبهه ملی که در بحبوحه گسترش انقلابهای جهانی در دهه ۱۹۶۰ نمیتوانستند منشاء اثری باشند، باعث پیدایش گروه‌های «ابوزیسیون» جدیدی در ایران گردید که اوج فعالیت‌های آنان در سال ۱۹۷۱ مملکت را لرزاند.

هرچند که این جنبش‌ها در ابتدا توسط گروههای کوچک بوجود آمده بود، ولی همه آنها در این مسئله اشتراک نظر داشتند که «مبارزه مسلحانه» یکی از اصولی‌ترین متدها برای پیشبرد فعالیت‌های سیاسی در مخالفت با رژیم میباشد. و به همین جهت، عدم شباهت آنان در اصل، بیشتر مربوط به اختلاف ماهیت بود، نه در عدم توافق بخاطر رسیدن به هدف.

یکی از این گروهها که از سال ۱۹۶۵ شروع به فعالیت کرده بود، دوتن از رزمندگان خود را به فلسطین فرستاد تا در کنار چریکهای فلسطینی به جنگند. و همین گروه بود که در سال ۱۹۷۱ اولین جنگ چریکی خود را در کوهستان شمال تهران آغاز کرد. این عملیات که

ابتدا بصورت حمله به پاسگاه ژاندارمری «سیاهکل» در روز ۸ فوریه ۱۹۷۱ [۱۹ بهمن ۱۳۴۹] شروع شده بود، بلافاصله مورد تعرض صدها نفر از افراد انتظامی دولتی قرار گرفت. و در این حمله که بوسیله چند هلیکوپتر پشتیبانی می‌گردید، سه نفر از چریکها کشته و دوازده نفر دستگیر شدند که بعداً آنها را تیرباران کردند و پلیس بعداً ادعا نمود که پنجاه نفر از افراد این گروه را نیز دستگیر کرده است. طبق اخباری که بعداً در جراید منتشر گردید، معلوم شد که این گروه چریکی از چهار دسته تشکیل میشدند: دسته چریکهای شهر، دسته چریکهای کوهستان، دسته تدارکاتی، و دسته متخصصان جمل اسناد.

حمله به «سیاهکل» مهمترین مبارزه چریکی ایران تا آن زمان بحساب می‌آمد. و افراد این گروه با وجود شکستی که در این حمله نصیبشان شد، بار دیگر تجدید سازمان کرده و بانام «چریکهای فدائی خلق» خود را برای عملیات بعدی آماده ساختند. اعضای گروه دیگری که بانام «گروه فلسطین» نامیده میشدند در دسامبر ۱۹۷۰ و بهنگامیکه مشغول عبور از مرز ایران و عراق برای عزیمت به فلسطین بودند، دستگیر شدند و یکی از افراد این گروه بانام «شکرالله پاک نژاد» در ژانویه ۱۹۷۱ در موقوع محاکمه‌اش راجع به موضوع سیاسی خود چنین گفت:

«... من یک مارکسیست - لنینیست هستم و به داشتن چنین عقایدی افتخار میکنم... من قبلاً یک فرد مذهبی بوده‌ام که در جریان مبارزه اجتماعی وارد جبهه ملی شدم و سالها در حزب «ملت ایران» که یکی از احزاب جبهه ملی و دارای عقاید ناسیونالیستی است فعالیت کرده‌ام. و بالاخره در همان جریان مبارزه اجتماعی، پس از مطالعه زیاد، پس از تفکر زیاد، پس از بارها توفیق و زندان و کسب تجربیات زیاد، در عمل باین نتیجه رسیدم که سعادت ملت ایران و آزادی تمام بشریت تنها در سایه پرچم مارکسیسم - لنینیسم، یعنی ایدئولوژی محروم‌ترین توده‌های مردم، قابل وصول است...» (۱) شکرالله پاک نژاد، از اینکه خود را در این محاکمه مدافع خلق فلسطین نشان بدهد، ابائی نداشت و اصولاً جنبش خلق فلسطین را الهام بخش رزمندگان ایرانی بشمار می‌آورد. او در دفاعیات خود بر این امر تکیه میکرد که: «... دستگاه حاکمه ایران با محاکمه مادران دادگاه، در واقع همبستگی ملت ایران با خلق فلسطین و حمایت مردم ایران و جهان را بهر هائی سرزمین فلسطین از یوغ امپریالیسم و صهیونیسم به محاکمه کشیده است...» (۲)

بطور کلی اطلاعاتی که از مبارزات و هدفهای سیاسی گروههای رزمنده موجود در ایران بدست ماریسده، بصورت پراکنده و ناقص است. و در ضمن هم میدانیم که اعضای این گروهها اغلب بطور مجزا و با عملیاتی در سطح نسبتاً پائین فعالیت داشته‌اند. یکی از کارهایی که توسط این افراد در فاصله سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ انجام رسید، ترور حداقل چهارتن از شخصیت‌های نظامی ایران بود، که ابتدا از ترور «سرلشگر فرسیو» دادستان ارتش در آوریل ۱۹۷۱ شروع شد و سپس به قتل «سرلشگر نابت» فرمانده ژاندارمری کردستان و «سرتیپ مولوی» یکی از روسای ساواک و «سرتیپ طاهری» سرپرست زندانهای ایران ختم شد.

در سال ۱۹۷۱ چریکهای ایرانی نزدیک بود در یکی از عملیات خود موفق به ربودن «دوگلاس مک آرتور» سفیر آمریکا در ایران بشوند و در سال ۱۹۷۲ توانستند تعدادی بمب بمناسبت دیدار ۲۴ ساعته نیکسون از تهران در جهت اعلام همبستگی با خلق ویتنام منفجر نمایند. در مه ۱۹۷۳ نیز موفق شدند یکی از مستشاران نظامی سفارت آمریکا در ایران را ترور کنند (۲). برخورد های مسلحانه فراوانی هم بین رزمندگان و پلیس، چه در تهران و چه در شهرهای دیگر و

روستاها گزارش شده است.

یکی از چشم‌گیرترین فعالیت هائیکه چریکها توانستند به نوازات سایر عملیات خود به نمر برسانند ترتیب اعتصاب‌های پراکنده در میان طبقه روبه‌رشد کارگران ایران بود، که در میان آنها تدگیری خونین بین پلیس و حدود ۲۰۰۰ نفر از کارگران یک کارخانه نساجی [جهان‌چیت] در کرج معروفیت بسزائی دارد، و طی آن سه نفر از این کارگران که مشغول راه‌پیمائی به سمت تهران و تظاهرات برای تقاضای اضافه دستمزد بودند، کشته شدند. ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۰.

اعتصاب‌های دیگری نیز از این قبیل گزارش شده، که از جمله آنها، اعتصاب کارگران کارخانه «فرقره زیبا» در اطراف تهران است، که در همان زمان اتفاق افتاد. ولی بعد از سال ۱۹۷۳ که سندیکاهای کارگری معلق، و حق اعتصاب کارگری ممنوع شد، دیگر هیچگونه روابط سازمان یافته‌ای بین گروههای کوچک و مغفلی چریکی با طبقه کارگران محروم و ستمکشیده و غیرمتشکل نتوانست بوجود بیاید. که البته یک چنین نتیجه‌ای برای سازمان شصت هزار نفری «ساواک» زیاد هم آسان بدست نیامد. زیرا برای سرکوبی اعتراضات آنها، دادگاههای متعددی بصورت محرمانه کارگران فراوانی را به محاکمه کشید، عده‌ای را به بهانه آنکه خودکشی کرده‌اند به قتل رساندند، انواع و اقسام شکنجه در مورد آنها اعمال شد، و این اقدامات اغلب همراه تهدید و کلاهی مدافع و بازداشت یا ارباب خویشاوندان آنها بمورد اجرا درمی‌آمد.

از سوی سازمانهای مختلف در خارج از کشور اعتراضات متعددی راجع به اعمال خشونت‌آمیز و وحشیگری های بی‌حد و حساب ساواک به تهران میرسید که البته هیچیک از آنها مورد اعتنای شاه قرار نمی‌گرفت. و در این مورد باید دانست که در اننای سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ حدود ۲۵۰۰ نفر توسط ساواک به زندان افتادند که ۶ نفر از آنها اعدام شدند و در حدود ۶ نفر دیگر هم در موقوع دستگیری به قتل رسیدند. ولی با همه این احوال، گروههای چریکی ایرانی با کوشش فراوان موفق شدند توجه محافل گوناگون بین‌المللی را به مبارزات خود جلب نموده و آنها را از حقایق موجود در ایران باخبر کنند. [مسعود رجوی] یکی از اعضای «سازمان مجاهدین خلق» که گروهی مارکسیست - لنینیست میباشد (۳) در دفاعیات خود خطاب به قضات دادگاه در سال ۱۹۷۲ اظهار داشت:

«... از آغاز سده جدید، ۸۰۰ میلیون در چین و ۲۰۰ میلیون در شوروی آزاد شدند. در خاورمیانه و آمریکای لاتین غوغاست. امروز در تهران بانکها رامبارزه می‌کنند، اعتصابات کارگری اسپانیا را فلج کرده‌است. ولی نهایت این درگیریها ایجاد جامعه‌ای جدید خواهد بود...» (۴)

با وجودیکه هیچ‌شکی در شهامت و فهم سیاسی گروههای چریکی ایرانی نیست، ولی باید اذعان داشت که عملیات سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ آنها را نتوانمبتوان مراحل اولیه‌ای برای شروع مبارزات آینده به‌شمار آورد. زیرا رژیم شاه قدرت فراوانی کسب کرده بود و خود چریکها هم بخوبی میدانستند که با اینگونه عملیات بهیچوجه قادر به تضعیف رژیم از نظر نظامی نخواهند بود. ولی در حقیقت، منظور آنها بیشتر جنبه سیاسی داشت تا نظامی، و میخواستند با عملیات گوناگون خود به همه‌نشا ندهند که رژیم ایران چندان هم ضدضربه نیست و بخوبی میتوان با وحشتی که ساواک افریده‌است، به‌مقابله برخاست. یکی از نویسندگان که عضو گروههای چریکی بوده، این مطلب را در سال ۱۹۷۱ بصورتی محتاطانه در نوشته خود چنین آورده‌است:

«... با وجودیکه هیچکس قادر نیست موفقیت جنبش انقلابی

اخیر ایران را تضمین نماید، ولی در ضمن هیچکس هم نمی‌تواند به صراحت بگوید که نابودی سریع این جنبش دزدی ضربات مرگبار دستگاه مخوف پلیس حتمی خواهد بود. این جنبش که از ویرانه‌های باقیمانده از حرکت توده‌ای‌ها و مصدقی‌ها پس از قتل عام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ سرچشمه گرفته و امروز تبدیل به یک نهضت انقلابی شده، با وجودیکه هنوز هم آنطور که باید قدرت لازم را کسب نکرده، ولی امید فراوانی به پیروزی آن می‌رود...»

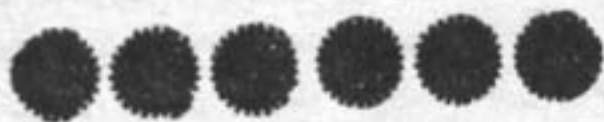
امیرالیسم جهانی بخاطر حفظ منافع خود اینطور تشخیص داده بود که بهر صورت شده بایستی از شاه حمایت کند و بهیچوجه اجازه ندهد رژیم او دچار مهلکه بشود. و این خواسته نه تنها بعلمت ارزشی بود که نفت ایران برای آنها در برداشت، بلکه نقش ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند برای منافع امیرالیسم روز بروز اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد و یک نمونه بسیار مهم از ارزش ایران برای آنها، در نوامبر ۱۹۷۲ مشخص شد که طی آن: کشور ایران با همکاری کره جنوبی و تایوان چندین هواپیمای جنگنده «اف-۴» برای رژیم سایگون فرستاد تا حمایت از این رژیم را در صورت خروج قوای آمریکا از ویتنام جنوبی بعهده بگیرد.

در مورد فعالیت‌های چریکی در ایران، رژیم این کشور مطمئناً قادر به کنترل آن خواهد بود و می‌تواند دامنه عملیات آنها را حتی از آنچه که در سالهای ۷۱ و ۷۲ بانجام رسانده بودند کوتاه تر نماید. ولی مسلم است که دولت ایران در یک دوره طولانی با مسائل بیشماری روبرو خواهد شد و این گرفتاریها که طبیعتاً بخاطر تغییرات اقتصادی مملکت بوجود می‌آید، یک سلسله فشارهای سیاسی را نیز پشت سر خواهد داشت، که همین فشارها باعث ضعف حکومت شده و نابجائی خواهد رسید که جز سقوط رژیم فعلی عامل دیگری قادر به تقلیل آن نخواهد بود. و این هم یکی از خصوصیات کشور ایران است که سه طبقه تازه بدوران رسیده سرمایه‌دار حاکم بر مملکت، از نظر سیاسی فقط در شخص شاه خلاصه شده و اگر روزی برسد که شاه در صحنه حکومت ایران وجود نداشته باشد، طبقه حاکم از نظر حفظ منافع سرمایه‌داری خود بکلی در امور سیاسی درمانده خواهد بود. و در ضمن، پایتخت نظر داشته باشیم که افزایش آگاهی در طبقه کشاورزان، همراه بارش غیر قابل کنترل جمعیت شهرها که بعلمت ترقی وضع سیاسی-

اجتماعی ایران در جریان باصطلاح «انقلاب سفید» بوجود آمده، میتواند بنوبه خود در افزایش فشار سیاسی به رژیم موثر واقع شود.

جنبش‌های مقاومت ایران نیز کاملاً به این امر توجه دارند و تشخیص می‌دهند که برای رسیدن به هدف بایستی حتماً بین هسته‌های مسلح خود و سازمان‌های متشکل زحمتکششان ارتباط بوجود آورند و در ضمن توجه داشته باشند که رژیم شاه با داشتن نفت و تسلط زیرکانه بر کلیه ارگانهای مملکت، میدان وسیعی برای هرگونه مانور سیاسی در اختیار دارد.

در این میان باید معتقد بود که هرگونه موفقیتی در میان انقلابیون کشورهای همسایه و نزدیک ایران، اثر انکارناپذیری در جهت حمایت از جنبش مقاومت مردم ایران به همراه خواهد داشت.



حواشی:

- ۱- ترجمه با استفاده از متن اصلی آخرین دفاع «شکرالله پاک نژاد» در دادگاه نظامی.
- ۲- همان منبع
- ۳- سرهنگ هاو کینز
- ۴- سازمان مجاهدین خلق ایران که پس از قیام خونین خرداد ۱۳۴۲ شکل گرفته بود، بعداً در سال ۱۳۵۰ بصورت یک سازمان رادیکال چریکی با خط مشی انقلابی اسلامی درآمد و پس از گذراندن یک دوره سه ساله درخشان دچار مبارزه ایدئولوژیک درونی گردید و اشباع گردید.
- ۵- ترجمه با استفاده از متن اصلی دفاعیات «مسعود رجوی» در دادگاه نظامی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

